بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 19 دی 1395.

در مورد روایت های حدیث تثلیث صحبت می کردیم. یکی از نقل هایش، نقل ابی حریره بود. ابی حریره را در اعلام الدین صفحه 336 نقل کرده است از اربعین حدیثی که ابن ودعان روایت می کند. ابن ودعانی که متنش هم این است

عن ابی هریره قال رسول الله ایها الناس لا تؤتؤا الحکمه غیر اهلها فتظلموها و لا تمنعوا الموجود.... خیرکم ایها الناس ان الاشیاء ثلاثه امرٌ استبان رشده فتّبعوه و امرٌ استبان غیّه فاجتنبوه و امر اختلف علیکم فردّوه الی الله ایها الناس أ لا انبئکم بامرین بأمرین خفیفٌ مئونتهما عظیمٌ اجرهما

تا آخر روایت. این روایت را اعلام الدین صفحه 336. من الاربعین حدیثا اللاتی رواها ابن ودعان آورده است. در فتوحات مکیه جلد 4 صفحه 542 هم به نحو مرسل نقل شده است. این ابن ودعان که روایت از او نقل شده است ابو نصر محمد بن علی بن عبید الله الموصلی است، قاضی ابو نصر موصلی و در مورد این چهل حدیثش در کتاب های رجالی مثل میزان الاعتدال و غیر او مفصل صحبت شده است و اینها می خواهند بگویند که احادیث مجعول است از یک نفر دیگر جاعل آنها سرایت کرده است. می خواهند بگویند که اصل آن روایات مختلفی بوده است که از گفتار حکما و لقمان و امثال اینها برداشته است و کأنه سند هایی را برایش جعل کرده است. مضامین نادرست نیست ولی به این اسناد و اینها نقل نشده است. تکه های مختلف روایات را کنار هم چیده است و یک روایتی را ترتیب داده است. همین روایت را نشد همه قطعاتش را ببینم ولی قطعه ذیلش از ایها الناس أ لا انبئکم بأمرین خفیفٌ مئونتهما عظیم اجرهما، آن تکه را در درّ منثور جلد 2 صفحه 75 با این عبارت نقل کرده است:

اخرج ابو الشیخ عن أبی الدرداء قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا أبا الدرداء أ لا انبئک بأمرین خفیفٌ مئونتهما

از أبی الدرداء نقل می کند آن هم نه به عنوان یک خطبه عمومی که پیغمبر با خطاب ایها الناس خطاب کرده باشد. اگر هم مجعول هم باشد در آن جهتی که ما اینجا مورد بحثمان هست به درد می خورد. اینها جعل مطلق نیست خیلی وقت ها سند های جدیدی برای روایت های موجود ذکر می کنند. این احتمالا اصلش به چه سندی بوده است همان سند محمد بن کعب القرظی بوده است یا به چه شکل بوده استاینها را باید دقت کرد. علی أی تقدیر روایت هایی که منابع و مصادر مختلف دارد خیلی بحث های سندیاش مهم نیست چون با توجه به مجموع نقلیاتی که هست آدم مطمئن می شود که اصل آن صادر شده است. تفاوت های نقلیاتی که هست بیش از آن که راوی تعمّد داشته باشد این تعبیرات را تغییر بدهد یا به عدم ضبط راوی برگردد به دو جهت بر می گردد. یکی به جهت بعضی هایش بحث نقل به معنا و اینها است و بعضی تکه هایش هم احیانا ممکن است غلط نسخه ای باشد تصحیفی تحریفی و امثال اینها باشد .

بیشتر بحث ها را مثلا غیّه و ضدّه که در این نقل دیروز می آوردیم به احتمال زیاد ضدّه محرّف غیّه باشد .

بیشتر تعبیرات دیگرش هم حالت نقل به معنا و امثال اینها دارد. می خواهم یک جمع بندی با توجه به مجموع کتاب در مورد این روایت داشته باشم. اولا در روایت مقبوله عمر بن حنظله که ما از جهت سندی هم آن را معتبر می دانیم، انما الأمور ثلاثه امرٌ بین رشده را از کلام امام صادق علیه السلام ذکر کرده است و به پیغمبر نسبت نداده است. به پیغمبر حلالٌ بیّن و حرامٌ بیّن را نسبت داده است .شاید این به جهت این بوده است که این تعبیر اصلش مال حضرت عیسی بوده است کلام پیغمبر هم ناقل مطلب حضرت عیسی بوده است. و اینکه آن را هم امام صادق به حضرت عیسی علیه السلام نسبت نداده است به دلیل اینکه یک مقداری شاید تغییری حضرت داده اند. این احتمال کاملا می رود که تعبیری که حضرت عیسی فرموده بودند مثلا حضرت عیسی فردّه الی عالمه بوده است این تعبیری که در معجم کبیر طبرانی، امرٌ اختلف فیه فردّه الی الله تعبیر می کند. امام صادق علیه السلام به جای ردّه الی الله مصداق را تعیین کرده است. که عالم به مختلفات خدا و رسول هست. یردّ علمه الی الله و امرٌ مشکلٌ، اولا ممکن است تعبیر حضرت عیسی امرٌ اختلف فیه بوده است و امام صادق علیه السلام امرٌ مشکل تعبیر کرده است. یعنی این در واقع حضرت امام صادق علیه السلام از فرمایش حضرت عیسی الهام گرفته اند با اختلاف در تعبیر بیان فرموده اند رو همین جهت به حضرت عیسی این روایت نسبت داده نشده است. نکته دیگری که در این روایت هست امرٌ بینٌ رشده و امرٌ بینٌ غیّه، اولا بعضی هایش بیّن هست و بعضی هایش تبیّنَ است و بعضی هایشان در این نقلیاتی که داریم استبان است و بعضی هایشان بانَ است. این تفاوت هایش خیلی مهم نیست. بینٌ، بانَ، استبانَ و امثال اینها. خیلی هم نمی شود دانست که کدامش اصیل است. اما یک تعبیردیگر یک اختلاف دیگر دارند که لک رشده هست که در روایت جمیل بن صالح لکَ دارد. روایت محمدبن الکعب القرظی هم معمولا لکَ دارد. در تحف العقول هم لکَ نقل کرده است. ولی در بعضی از نقلهای محمد بن کعب القرظی لکَ ندارد. شاید مجموعا مجموع اینها را نگاه کنیم، ترجیح با این باشد که لکَ را بگوییم که داشته است. امرٌ تبیّن لک، هر چند در مقبوله عمر بن حنظله لکَ ندارد ولی مجموعا نقلیاتی که در نظر بگیریم در آن لکَ هست و تصور می کنم شاید مجموعا وجود لکَ ترجیح داشته باشد بر عدم وجود لکَ.

نکته دیگر اینکه فعلی که در این روایت به کار رفته است، حالا یک نکته ای هم ممکن است در مورد آن که حضرت امام صادق علیه السلام چرا به حضرت عیسی نسبت نداده است، در بعضی از نقل هایی که در مورد نقل حضرت عیسی هست تعبیرش به صیغه جمع است .«یا بنی اسرائیل الأمور ثلاثه امرٌ تبیّن رشده فتبعوه و امرٌ تبیّن لک غیّه فاجتنبوه و امرٌ اختلف فیه فردّوه الی الله تعالی». شاید تعبیر اصلی حضرت عیسی علیه السلام به صیغه جمع بوده است و خطاب به جمع بوده است و امام صادق علیه السلام الهام گرفته اند از آن روایت و این را به صیغه مفرد تعبیر کرده اند. علی أیّ تقدیر به نظر می رسد که اگر هم ما لکَ را اصیل هم ندانیم با توجه به تبدیل تبیّن رشده به تبیّن لک رشده ،مخاطبین، آن کسانی که این تبدیل را انجام داده اند که همان روات اولیه وجود دارد اینها از این روایت اینگونه نقل به معنا می کردند .

معنای روایت را اینگونه می فهمیدند مفاد روایت را بین امرٌ تبیّن لک غیّه و امرٌ تبیّن لک غیّه یا تبیّن لک رشده را مرادف می دیدند. به همین جهت در این که ما هم ظهور این روایت، ما عرض کردم بین اینکه لکَ داشته باشد یا نداشته باشد، ممکن است اختلاف در ظهور باشد. امرٌ تبیّن لک رشده یک نوع اجمالی دارد. یعنی تبیّن لکَ بر تو مخاطب رشدش روشن است یا بر نوع موارد و اینها. با توجه به نقلیاتی که لکَ دارد، این نقلیات یا اصیل هستند یا نقل به معنای این تعبیرات هستند. به نظر می رسد که ما باید با توجه به لکَ معنا کنیم. ما که می خواستیم بگوییم شاید احتمال اصالتش بیشتر باشد و اگر هم اصیل هم نباشد به نظر می رسد که آن کسانی که این عبارت را در آن دوره ها می فهمیدند، مفادش را مفادی می دیدند که با امرٌ تبین لک رشده مرادف هست. بنابراین این اشکالی که مرحوم آقای صدر مطرح فرموده بودند که این ممکن است ناظر به این هست که مجمع علیه را شما اخذ کنید و مختلف فیه را اخذ نکنید، این اشکال به نظر می رسد که اشکال واردی نیست. این هم این مطلب. اما تکه آخرش در بعضی نقلیات هست «فردّ علمه الی عالمه». این در بعضی از نقل های این روایت هست. یا «فکله الی عالمه». وَکلَ یَکِلُ کِل. کِل گاهی اوقات از کالَ یکیلُ است، این از آن نیست. و امرٌ اختلف فیه، در جامع بیان العلم نقلش «و کله الی عالمه است». یا در نقل معجم کبیر طبرانی «فردّه الی عالمه است». بعضی تعبیرات است «فردّوه الی الله تعالی». بعضی نقلیات هست «یردّ علمه الی الله و الی رسوله». شاید آن تعبیری که حضرت عیسی به کار برده است، ردّوه الی عالمه بوده است و به جهت یک نوع تواضعی که حضرت عیسی داشته اند نمی خواستند تصریح کنند که حتما من عالمش هستم گفته اند به عالم اینها باید رد شود. یک نوع تواضع در تعبیر و لطف در تعبیر در این جمله بوده است. حضرت عیسی فرموده اند ولی خب بعدا امام صادق علیه السلام این تعبیر را روشن تر کرده اند تغییر داده اند فردّوه الی الله و الی رسوله که روشن کنند که عالمی که باید موارد مختلفٌ فیه به او ارجاع داده شود خدا و رسول هست. این اختلاف اینها. اما آیا این روایت را می شود این متن را در بحث شبهات حکمیه به آن تمسک کرد؟ به نظر می رسد که این روایت آن چیزی که ابتدائا دارد مطرح می کند می گوید امر مشکل را علمش را به خدا و رسول باید ارجاع داد .یعنی از پیش خودتان نباید چیزی در مورد این امر مشکل بگویید. اینکه امر مشکل به چه شکلی است از طریق مراجعه به قرآن و سنت باید حل شود. اما حالا شما مراجعه کردید نتوانستید حکمش را از مراجعه به قرآن و سنت به دست آورید چه کنید؟ وظیفه شما چیست؟ احتیاط است؟ خیلی از این روایت چیزی استفاده نمی شود که چه باید کرد. ما در مورد بحث یردّ علمه الی الله و الی رسوله، در سابقات صحبت کرده بودیم که یردّ علمه الی الله و الی رسوله، مفاد مطابقی اش این است که شما از خدا و رسول باید علم این را به دست آورید. اگر متکلم در مقام بیان وظیفه علی وجه الاطلاق باشد یعنی حتی در ظرفی که با مراجعه به خدا و رسول هم حکم مسئله روشن نشود و بخواهد در مقام بیان باشد، یک اطلاق مقامی ای شکل می گیرد که این روایت به هر حال می خواهد وظیفه عملی را تعیین کند علی وجه الاطلاق. این وظیفه عملی چیست؟ آیا احتیاط استفاده می شود؟ ما به نظرمان می رسد که از این ظهور عرفی، اگر آن مقدمه را بپذیریم که در مقام بیان اطلاق وظیفه عملیه است. می خواهد در همه فروض وظیفه عملیه را تعیین کند، این در مقام بیان احتیاط نیست. نمی خواهد بگوید که احتیاط کند. آن که هست وظیفه عملی یعنی به عمومات به قواعد کلیه باید، یعنی اگر قبح عقاب بلا بیان را ما قبول داشتیم بگوید قبح عقاب بلابیان. اگر احتیاط را در موارد مشکوک قبول داشتیم احتیاط. خود این در واقع دارد می گوید که شما درمشکوک باید مراجعه به کتاب و سنت کنید. اگر نتوانستیم در این مشکوک مشکلی را حل کنیم چه کنیم یعنی همان عمومات. دیگر اینکه باید احتیاط کنید یا نکنید امثال اینها استفاده نمی شود. معنای مطلب این است که این روایت نمی خواهد چیز جدیدی برای ما بیاورد. نکته جدیدی از این استفاده نمی شود. همان هر چیزی که از جاهای دیگر استفاده شد از این هم استفاده می شود. یک نکته هم بگویم که ردّ علمه الی الله و الی رسوله، در اینجا موضوعش در مورد امر مشکل به کار رفته است. گاهی اوقات در بعضی از موارد در مورد،

این الآن تطبیق شده است بر خبرین متعارضین. اصل آن کبری انما الأمور ثلاثه است. در خصوص روایت متعارضین، اینکه می خواهیم بگوییم این دو تا روایت متعارض گاهی اوقات امر مشکل هست یا بین هست امر مشکل هست، فرض کنید می گوییم آن که مجمع علیه من اصحابک هست، آن روایتی است باید آن را اخذ کرد. آن امر مشکل را یردّ علمه الی الله و الی رسوله مثلا. در خصوص این مورد امرٌ مشکلٌ یردّ علمه الی الله و الی رسوله این روایت یعنی این روایت شاذّ نادر حجت نیست. حالا که حجت نیست ما باید چه بکنیم؟ به سایر روایات. اگر این روایت حجت نباشد وظیفه ما احتیاط هست یا چه هست، این مفاد این مطلب این است که شاذّ غیر مشهور حجّیت ندارد. ناظر به عدم حجّیت شاذ غیر مشهور هست .

چون در واقع یردّ الی الله و الی رسوله تطبیقش بر مورد یعنی این حجت نیست این به درد نمی خورد.

سؤال: حاج آقا در قبلی هایش بحث تبعیت و عدم تعبیت و...

پاسخ: نه! آنها که در مقام تبعیت است .نکته بحث من را متوجه نشدید. بحث من این است که اولا من دو تا نکته می خواهم بگویم. این روایت به نظر من اصلا اطلاق ندارد. می گوید آن که بین الرشد است تبعیت می شود و بین الغیّ اجتناب می شود ، سؤال:

پاسخ: صبر کنید. بین الرشد اخذ می شود بین الغیر اجتناب می شود، امر مشکل را به کتاب و سنت مراجعه می کنیم هر چه کتاب و سنت گفت عمل می کنیم. اما ناظر به آن نیست که اگر از کتاب و سنت حکمش استفاده نشد چه می شود. حکمش از کتاب و سنت باید استخراج شود. این یک مرحله که اصلا اطلاق ندارد نسبت به صورتی که از کتاب و سنت حکم روایت استفاده نشود.

سؤال:

پاسخ: بین الرشد است حالا از هر چیزی هست. بین الرشد است حالا لازم نیست ما مراجعه به کتاب و سنت کنیم.

سؤال:

پاسخ: بله ممکن است بعضی هایشان انقدر روشن هست که مراجعه، فرض کنید اینکه نماز واجب است لازم نیست به قرآن مراجعه کنیم. مسلم است اصلش قرآن منشأ این شده است ولی نیازی نیست که ما به قرآن مراجعه کنیم. چون واضح است که مطلب چنین است. یعنی یقینی هست که نماز واجب است .

واجب است و انسان عمل می کند دیگر. بحث این است که این روایت می گوید که شما جایی که مطلب برایتان واضح و آشکار نبود بروید به قرآن و سنت مراجعه کنید شاید از لا به لای کتاب و سنت و از دقت در مضامین کتاب و سنت مطلب کشف شود. خب یک مرحله، اگر کشف نشد چه؟ به نظر می رسد که این روایت اصلا به آن مطلب ناظر نیست. این یک نکته. نکته دوم لو سلّم می خواهم بگویم. اگر تسلیم شویم که این روایت می خواهد وظیفه عملی را حتی در ظرفی که با مراجعه به کتاب و سنت حکم مسئله روشن نشد آن را می خواهد تعیین کند خب ما از کجا در واقع خود این که می خواهد بگوید که از کتاب و سنت حکم را در بیاوریم. فرض این است که این روایت در مقام بیان وظیفه عملیه است علی وجه الاطلاق. آن وقت وظیفه عملیه چیست؟ ما می خواهیم بگوییم که وظیفه عملیه آن عمومات و اطلاقاتی هست که لولا این جهت عارضه ای که منشأ شک شده است، او محکّم بود. در خصوص ما نحن فیه یک روایت وارد شده است می گوید که این روایت اینکه معنایش چیست آیا روایت درست است یا غلط است امثال اینها، به کتاب و سنت مراجعه می شود. یعنی این حجت نیست. اگر این حجت نبود چه کار می کردید؟ هر کار قبل از ورود این روایت مشکوک الاعتبار می کردید حالا هم همان کار را بکنید. یعنی این روایت چیزی جدید برای شما نمی آورد. حالا در جاهایی که روایت نباشد هم این می خواهد بگویدکه در جاهایی که روایت وجود نداشته باشد مجرد اینکه شما شک حاصل می کنید این شک باعث نمیشود که این روایت یک وظیفه خاصی برای شما تعیین کرده باشد. باید به همان وظایفی که لو لا این روایتی که الآن مورد بحث ما هست وجود داشت به آنها مراجعه می کردیم.

سؤآل:

پاسخ: اشکال اول من را ایراد دارد یا دوم را؟ شاگرد: اشکال اول

استاد: اشکال اول ما می گوییم ناظر به فرض متعارف است که با مراجعه به کتاب و سنت مطلب آشکار می شود. می گوید الآن صبر کنید فحص کنید ببینید کتاب و سنت چه می گوید. هر چه کتاب و سنت گفت به آن عمل کنید. بله وظیفه عملی آن چیزی که کتاب و سنت می گوید سؤآل: خب نیست

پاسخ: پس بگویید اشکال دوم. اشکال اول من این است که این فقط ناظر به فرضی است که با مراجعه به کتاب و سنت حکم مسئله معلوم می شود. اما آن صورتی که کتاب و سنت حکم را تعیین نمی کند اطلاق ندارد. ناظر به جایی است که با مراجعه به کتاب و سنت حکم معلوم می شود.

سؤال: نه اشکال اولتان این بود که فرمودید اصلا مورد عدم مراجعه را نمی گیرد. موردی که فرمودید که وظیفه عملیه را در صورتی که رد علم معنا ندارد امکان نداشت آن را می خواهد بیان کند، خب ما می گوییم که اگر معنای اولش دارد وظیفه عملی انسان را

پاسخ: آن هم وظیفه عملیه را بیان می کند. هر دو وظیفه عملی را. ولی اطلاق ندارد. این می گوید که وظیفه عملی شما این است که این را تبعیت کنید. امر بین الرشده. امر بین الغی هم باید اجتناب کنید، امر مشکل را هم با مراجعه به کتاب و سنت وظیفه عملی شما تعیین می شود.

سؤال:

پاسخ: این ناظر به متعارف است عرض من این است. ناظر به متعارف است که با مراجعه به کتاب و سنت حکمش معلوم می شود .بحث این است. ما این را می خواهیم بگوییم این روایت می گوید که سؤال:

پاسخ: خب یردّ علمه الی الله و الی رسوله دیگر. یردّ علمه الی الله و الی رسوله معنایش این است که با رد علم با الله و رسول آن مطلب روشن می شود. آنجا که همین جور است. جایی که مشکل است اگر به قرآن و سنت مراجعه کنید مطلب روشن می شود .

سؤال:

پاسخ: بله امر مشکل را کأنه شما از خودتان حرف در نیاورید.

سؤال:

پاسخ: نمی گیرد ناظر به آن نیست ناظر به متعارف است. آنها را اصلا ناظر نیست. یک اشکال این است اشکال اول ما این است که این روایت ناظر به جایی است که با ردّ علم به کتاب و سنت مشکل ما برطرف شده و این از حالت اشکال به حالت بیّن در می آید. حکم واقعی را می خواهد بگوید. بحث سر این است که شما جایی که برایتان مشتبه است باید فحص کنید. همیشه از خودتان نباید چیز کنید. باید از قرآن و سنت استفاده کنید و از مراجعه به قرآن و سنت آن مطلب را پیدا کنید.

سؤال:

پاسخ: بله نیازی به فحص نیست چون بیّن است دیگر. ولی بعضی موارد هست که با فحص حکمش مشخص می شود.

سؤال: بیّنّ ها هم مال افراد فرق دارد

پاسخ: خب عیب ندارد. اشکالی ندارد. گیری ندارد کمتر باشد یا بیشتر باشد چه دخالتی دارد؟

این یک مطلب. مطلب دوم عرض من این بود که اگر هم به فرض بگوییم ناظر به حکم عملی است، خود یردّ علمه الی الله و الی رسوله، از منطوقش که چیزی به دست نمی آید که چه باید کرد. اطلاق مقامی اینجا باید بدهیم. اطلاق مقامی در جایی که گفته اند به کتاب و سنت مراجعه کنید چیست؟ یعنی نسبت به جایی که کتاب و سنت حکم را تعیین نکرده باشد. ما می خواهیم بگوییم که این یعنی عمومات. اگر با رد علم به کتاب و سنت خصوص این مسئله روشن نشد، همان وظیفه کلی که در موارد شک ما باید چه کنیم به آنها باید مراجعه کنیم. از این اطلاق مقامی احتیاط در نمی آید.

سؤال:

پاسخ: بله چه وظیفه ای برای شک قرار داده است. این امرٌ مشکلٌ یک موقعی شما با مراجعه به خدا و رسول شیء را از مشکل بودن در می آورید خب هیچی. اگر باز مشکل بودن باقی باشد وظیفه عملی شما چیست؟ وظیفه عملی هر چیزی هست که خدا برای این مشکل قرار داده است. اما خدا برای مشکل چه قرار داده است؟ احتیاط قرار داده است، برائت قرار داده است اینها دیگر از این چیزها در نمی آید. این معنایش این است که شما در مرحله اول مراجعه به قرآن و سنت کنید تا مشکلتان به مبیّن تبدیل شود این یک. اگر مشکل شما به مبیّن تبدیل نشد، وظیفه ای که خدا برای مشکل در مرحله حکم ظاهری قرار داده است هر وظیفه ای که قرار داده است. اینکه حالا آن وظیفه چیست آیا این خودش هم تعیین می کند که این وظیفه احتیاط است، از آن چیزی در نمی آید .اگر هم وظیفه عملی را تعیین می کند یعنی می خواهد بگوید که من، به خصوص در مقبوله عمر بن حنظله که تطبیق شده است بر یک روایت خاص. می گوید ورود این روایت خاص حکم را تغییر نمی دهد. این روایت را بگذار کنار، در مواردی که شک کردید ،حکم مسئله را نمی دانستید، هر جور وظیفه ای که در مورد شک هست را عمل کنید .این است که به نظر می رسد که این روایت به هیچ وجه دالّ بر لزوم احتیاط نیست. یا دالّ بر لزوم فحص است. اگر بیشتر از لزوم فحص هم دال باشد می گوید که به وظیفه شرعیه مقرره عند الشک عمل کنید .این را که وظیفه شرعیه مقرره عند الشک چیست را بیان نمی کند.

سؤال: آن وقت اینکه این مراد را با این تعبیر که علمش را به خدا و رسول واگذار کن عرفا این چیز هستکه مثلا می خواهد بگوید که برو سراغ این کتاب و سراغ رسول می گوید علمش را به خدا و رسول واگذار کن

پاسخ: ما در بحث اینکه مراد از ردّ حدیث چیست یک بحث مفصلی در تعادل تراجیح کردیم. یک معنای رد را ما معنا می کردیم می گفتیم که ردّ علم به خدا یعنی اینکه شما بگویید که ما نمی دانیم، هر چه که خدا و رسول می گوید ما به آن معتقدیم. در مقام عدم انکار است. عدم قبول و عدم انکار. نه قبولش کن و نه انکارش کن. بگو خدا و رسول به همین نحو اجمالی است که هر چه خدا و رسول می گوید آن است. یک موقعی این را این جوری بیان می کنیم معنایش این است که این در مقام بیان وظیفه عملی نیست. می گوید که در مقام مشکوک شما فتوا نده. نه فتوا به حلیت بده نه فتوا به حرمت بده بگو الحکم ما حکم به رسول الله. این در مقام بیان وظیفه عملی نیست. می خواهد بگوید که شما فتوا صادر نکنید بگویید علمه محفوظٌ عند الله و عند رسوله. یک موقعی اینگونه معنا می کنید سؤال:

پاسخ: نه آن بحث اینکه برائت جاری کنید یا نکنید را کاری ندارد وظیفه عملی تعیین نمی کند. می خواهد بگوید که واقعا حکم عملی چیست خب تعیین نکنید. نه حکم واقعی را ترخیص بدانید نه تحریم بدانید .

بگویید اینکه حکم واقعی چیست علمه محفوظٌ عند الله و عند رسوله. اگر این باشد خب این اصلا ربطی به بحث ما ندارد. ولی تصور من این است که این در این مقام نیست. این ظاهرش یردّ علمه الی الله و الی رسوله این نیست. این ظاهرش می خواهد یک نوع تعیین راه برای حل مشکل کند. نمی خواهد فقط بگوید که لا تنکروا و لا تقبلوا. ولی ما می گوییم که یردّ علمه الی الله و الی رسوله یعنی برای تعیین علم به قرآن و رسول مراجعه می کنیم. فحص می کنیم. اگر بحث فحص و امثال اینها باشد سؤال:

پاسخ: در بعضی جاهایش کله دارد، بعضی جاهای آن ردّه الی عالمه، یعنی به عالمش مراجعه کن تا با مراجعه به عالم، یعنی فارجع الی عالمه، ردّ به معنای ارجاع دادن این مسئله به عالم. ارجاع دادن یعنی برو سراغش ببین چه می خواهد بگوید. من احتمال زیاد می دهم که این روایت اصلا ناظر به فرض اینکه بامراجعه به عالم حکم مسئله روشن نشود نیست. به فرض هم او باشد، این اطلاق دلیل این است که اگرحکم مسئله هم روشن نشد، شما به وظیفه شرعیه مقرره عند الشک عمل کنید. اما آن وظیفه شرعیه مقرره عند الشک احتیاط است، چه هست از آن در نمی آید.

سؤال:

پاسخ: حکم ظاهریه است. این ناظر به این است که آن حکم واقعیه. آن حکمی که ما در واقع نسبت به او شک داریم. این است که به نظر می رسد که تا این جا حدیث هیچ ارتباطی به بحث احتیاط و اینها ندارد .

اما برویم قطعه دوم اینها همه جاهایی بود که الأمور ثلاثه بود الاشیائ ثلاثه بود. کلمه ثلاثه داشت. یک سری روایات دیگر است که به این شکل نیست. حرامٌ بین و حلالٌ بیّن و امثال اینها است که آن را انشاءالله فردا در موردشان صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد